

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء

سال بیست و سوم، دوره جدید، شماره ۱۷، پیاپی ۱۰۷، بهار ۱۳۹۲

## اندیشه بازیابی امپراطوری هخامنشی در میان ساسانیان و نقش اشکانیان در این انتقال

محمدتقی ایمان پور،<sup>۱</sup> روزبه زرین کوب<sup>۲</sup>

شهناز حجتی نجف آبادی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲۷

تاریخ تصویب: ۹۲/۲/۳۱

### چکیده

نخستین شاهان حکومت ساسانی اندیشه احیای امپراطوری هخامنشی را همچون ابزاری برای کسب مشروعیت، توجیه حاکمیت و تثبیت قدرت سیاسی خویش به کار گرفتند. با استفاده از این اندیشه و تفکر شاهان ساسانی با معرفی خود به عنوان وارثان و جانشینان قانونی و مشروع هخامنشیان، مدعی مالکیت بر مرزهای آبا و اجدادی خویش شدند. از سویی شواهد نشان می دهد که اشکانیان در انتقال این ایده به ساسانیان نقش زیادی داشتند.

در این مقاله تلاش بر این است تا با استناد به منابع و شواهد موجود و با استفاده از شیوه پژوهش تاریخی نشان داده شود که اولاً، ساسانیان مدعی وراثت هخامنشیان هستند و بر همین اساس مدعی احیاء امپراطوری و

---

mimanpour@hotmail.com

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

zarrinkoobr@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

hojati@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران

مالکیت بر سرزمین‌های آنان هستند. ثانیاً، ضمن بررسی چگونگی شکل‌گیری این اندیشه نزد اشکانیان و انتقال آن به ساسانیان نشان داده شود که اندیشه احیای امپراطوری هخامنشی در نتیجه روابط سیاسی-فرهنگی اشکانیان و حکومت‌های ایرانی‌نژاد آسیای صغیر و متأثر از اندیشه سیاسی حکومت‌های نامبرده در زمان اشکانیان شکل گرفته و با سنت شفاهی و گذار خاندان‌های مهم اشکانی به ساسانیان انتقال یافته است.

**واژه‌های کلیدی:** امپراطوری هخامنشیان، مشروعیت سیاسی، ساسانیان، اشکانیان، آسیای صغیر.

## مقدمه

اندیشه احیای امپراطوری هخامنشی همچون نیروی محرکه در اختیار شاهان اولیه ساسانی قرار گرفت تا از آن به‌عنوان ابزاری برای توجیه حاکمیت و تحکیم و تثبیت قدرت و مشروعیت خویش استفاده کنند. این اندیشه بر ادعاهای مؤسس سلسله ساسانی استوار بود که خود را از فرزندان داریوش سوم و وابسته به شاهنشاهی هخامنشی می‌دانست. این ادعا ساسانیان را به‌عنوان جانشینان و وارثان مشروع و قانونی هخامنشیان مجاز می‌ساخت تا بر تمامی سرزمین‌ها و ایالاتی که در گذشته تحت حاکمیت امپراطوری هخامنشی قرار داشتند، ادعای مالکیت کنند. چنانچه وجود این اندیشه نزد ساسانیان اولیه را فرضیه اصلی این پژوهش بدانیم، این احتمال وجود دارد که اندیشه مذکور باید سابقه و پیشینه‌ای داشته باشد و مطابق شواهد و مدارک به‌نظر می‌رسد که این اندیشه تحت تأثیر عواملی در زمان اشکانیان شکل گرفته و بعدها از طریق اشکانیان به ساسانیان انتقال یافته است. هرچند که خاستگاه قومی مشترک (ایالت پارس) دو حکومت هخامنشیان و ساسانیان و وجود آثار و نشانه‌های مادی و تداوم سنت‌های فرهنگی هخامنشی در این ایالت، در انتقال آگاهی و دانش ساسانیان به هخامنشیان موثر بوده است؛ اما به‌نظر می‌رسد اشکانیان نقش بسیار مؤثرتری در انتقال اندیشه احیای امپراطوری پارس باستان (هخامنشیان) به ساسانیان داشته‌اند

و اشکانیان نیز احتمالاً از طریق تعاملات فرهنگی - سیاسی شاهان اشکانی با حکومت‌های ایرانی‌نژاد شرق آسیای صغیر آشنا شده‌اند. حکومت اشکانی به‌عنوان حکومت مابین دو شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی، این اندیشه را با سنت شفاهی و گذار خاندان‌های مهم پارتی به ساسانیان انتقال داد. در هر حال برای بررسی و ارزیابی این فرضیه لازم است ابتدا به شواهد موجود درباره وجود اندیشه بازیابی امپراطوری هخامنشیان در دوره ساسانیان بپردازیم، سپس نقش اشکانیان در این انتقال را - که از طریق حکومت‌های آسیای صغیر انجام شد - ارزیابی کنیم.

## ۱. شواهدی بر وجود اندیشه احیای امپراطوری هخامنشی در منابع مربوط به ساسانیان

### ۱-۱. منابع کلاسیک غربی

قیام پیروزمندانه اردشیر اول ساسانی (۲۲۰-۲۴۰م) در برابر سلسله اشکانی به زوال دولت پارتی انجامید و موجب پایه‌گذاری دولت ساسانی شد. ساسانیان با به‌قدرت رسیدن در ایران، همچون اشکانیان در برابر غرب (دولت روم) موضع گرفتند؛ اما اردشیر به متصرفات و قلمرو دولت اشکانی و اعلام تبعیت از سوی پادشاهی‌های کوچک محلی قناعت نکرد و بر پایه برخی دعاوی، اساس سیاست خارجی خویش را در مرزهای غربی، بر توسعه‌طلبی‌های ارضی قرار داد. در پی این دعاوی - که مبتنی بر اندیشه احیای امپراطوری پارس بر اساس نسبت‌های نژادی دو خاندان ساسانی و هخامنشی بود - بخش‌های وسیعی از نیمه شرقی امپراطوری روم در معرض تهدید قرار گرفت. به گفته برخی مورخان رومی، اردشیر ساسانی آگاهانه در پی آن بود تا مرزهای امپراطوری هخامنشی را دوباره احیا کند. هرودیان، مورخ رومی هم‌عصر اردشیر، در کتاب تاریخ قیصرهای روم اشاره می‌کند که الکساندر سوروس (۲۳۵-۲۲۲م) اردشیر را به صلح ترغیب کرد و فتوحات امپراطوران پیشین رومی در قرن دوم میلادی را به وی گوشزد کرد؛ اما اردشیر با قاطعیت خواهان اخراج نیروهای رومی از سراسر سوریه و آسیای صغیر به‌عنوان میراث نیاکان پارسی خویش شد.

[اردشیر اول] این [سرزمین‌ها] را میراث حاکمیت ایران می‌داند بدین دلیل که تمامی این سرزمین‌ها پس از کوروش، نخستین فردی که قدرت را از مادی‌ها به پارسی‌ها منتقل کرد تا

داریوش [سوم] آخرین پادشاه پارسی که حکومتش به دست اسکندر مقدونی ساقط شد تا ایونیه و کاری توسط ساتراپ‌های ایرانی اداره می‌شد و اکنون برعهده اوست تا این فرمانروایی را همانطور که پارسی‌ها قبلاً در تصرف داشتند، برای ایرانی‌ها احیاء کند (Herodian, 1970: 5-6).

اندیشه سیاسی اردشیر در روایت دیگر مورخ رومی، دیون کاسیوس - که متعلق به قرن دوم و سوم میلادی است، نیز آمده است. وی در کتابش با عنوان تاریخ روم بیان می‌کند که اردشیر تهدید کرد که تمام سرزمین‌های اجدادی خویش را - که حدود آن به دریای اژه می‌رسد - از رومیان باز خواهد ستاند (Dio Cassius, 1927: 71-80). مورخ دیگر رومی، زوناراس<sup>۱</sup>، نیز از تهدیدات اردشیر درباره به دست آوردن همه سرزمین‌هایی که قبلاً متعلق به اجداد پارسی او داشت، سخن می‌گوید (Shahbazi, 2001: 63).

مطابق روایت مورخان رومی، بنیانگذار سلسله ساسانی مرزهای شرقی روم و ایالاتی چون بین‌النهرین، سوریه و تمامی آسیای صغیر را تهدید جدی کرد. مبنای این دعاوی مالکیت بر ایالاتی بود که در گذشته دور تحت سلطه امپراتوران پارسی بود و اینک بنیانگذاران حکومت ساسانی به‌عنوان جانشینان هخامنشیان، خواهان استرداد آن بودند. اردشیر با توسل به این اندیشه، بر ادعای خویش درباره حق موروثی و مشروعیت اهداف و برنامه‌های خود در سیاست خارجی در قبال روم تاکید می‌ورزید؛ اما طرح‌ها و برنامه‌های توسعه‌طلبانه ساسانیان بر پایه این اندیشه سیاسی، پدیده‌ای کوتاه‌مدت و تنها در زمان اردشیر بابکان برای احراز مشروعیت فرمانروایی خاندان جدید نبود، بلکه این دعاوی یکبار دیگر از سوی شاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۰۹م) در نوشته‌های آمیانوس مارسلینوس، مورخ رومی سده چهارم میلادی، نیز مطرح شد. این مورخ رومی، از محتوای نامه‌ای از سوی شاپور دوم به امپراتور روم، کنستانتوس دوم، خبر می‌دهد. در این نامه، پادشاه ساسانی، ارمنستان، بین‌النهرین و فراتر از آن همه سرزمین‌های منتهی به استریمون تا مرزهای مقدونیه را که در تصرف نیاکان وی بود طلب می‌کند. همچنین او در جایی دیگر از ادعای شاپور دوم نسبت به

---

1. Zonoaras

کلیه اراضی بی‌تی‌نیا و سواحل پروپونتیس خبر می‌دهد (Marcellinus, 1937: 24-27). لیانیوس<sup>۱</sup>، خطیب رومی، در خطابه ۵۹-۶۵ نیز از تهدیدات شاپوردوم خبر می‌دهد و می‌گوید که او بسیار لایق‌تر از اجداد و نیاکانش، داریوش و خشایارشا در جنگ علیه یونانیان است و برای جنگ علیه رومیان آماده می‌شود (به نقل از: Shahbazi, 2001: 1/64).

محمد رحیم شایگان در کتاب خویش به جعلی‌بودن این اندیشه اشاره می‌کند و معتقد است که بر ساخته بودن چنین ایدئولوژی در واقع کار مورخان رومی است که با الگوگیری از گذشته یونان رابطه خود را با ایران توجیه می‌کردند و در دوره اشکانی که روم به ایران تجاوز کرد، امپراتوران رومی خود را در هیئت اسکندر<sup>۲</sup> می‌دیدند و برعکس در دوره ساسانیان هنگامی که روم در حالت ضعف بود و مورد حمله ایران واقع شده بود، رومیان خود را در هیئت یونان و آتن<sup>۳</sup> و مورد هجوم داریوش و خشایارشا می‌دیدند؛ لذا از نظر ایشان این ایدئولوژی کاملاً بر ساخته رومیان بود و جنبه تبلیغاتی داشت (Shayegan, 2011: 47). قبل از شایگان بسیاری از محققان غربی همچون کتن هوفن در آثار خویش به این موضوع اشاره کرده‌اند که اندیشه سیاسی مذکور در منابع کلاسیک غربی، محصول تاریخ‌نویسی رومیان بوده است و به هیچ عنوان سند مؤثقی برای اثبات ایدئولوژی حکومت ساسانی وجود ندارد. وی این موضوع را در منابع کلاسیک، جعلی و ساختگی می‌داند. هیوز در ۲۰۰۲م در مقاله‌ای اشاره کرد که مطابق نوشته مورخان رومی آگاهی ساسانیان از هخامنشیان و جاه‌طلبی‌های ارضی آن‌ها بر اساس میراث نیاکان هخامنشی، کاملاً جنبه تبلیغاتی داشته است و باید در راستای جهان‌بینی رومیان تفسیر و درک شود (Daryaei, 2005: 388).

تورج دریایی از زاویه دیگر به موضوع نگاه می‌کند. وی ضمن صحنه گذاشتن بر نوشته‌های مورخان رومی مبنی بر ادعای مالکیت شاهنشاهان ایران بر میراث نیاکانشان، مسئله را در سوء برداشت مورخان رومی از نیاکان ساسانی می‌داند. منظور شاهان ساسانی از نیاکان، هخامنشیان نبوده‌اند، بلکه مطابق جهان‌بینی تاریخی ایرانیان، بخش میانی جهان [ایران و آسیای غربی] میراث ایرج پسر فریدون است، همانگونه که شرق سهم تور و غرب (روم) سهم سلم است. بر این اساس،

- 
1. Libanius
  2. Imitatio Alecandri
  3. Imitatio Helladis

دعای ارضی شاهان ساسانی متوجه میراث ایرج بوده است نه ایالات تحت حاکمیت هخامنشیان. مورخان رومی به دلیل بی‌اطلاعی و عدم آگاهی از جهان‌بینی تاریخی ایرانیان، نیاکان ساسانیان را هخامنشیان پنداشته‌اند (Daryaei, 2005: 393).

## ۲-۱. منابع اسلامی و روایات پهلوی

در منابع اسلامی و روایات ملی نیز به این اندیشه سیاسی در بدو تأسیس حکومت ساسانی توسط اردشیر اشاره شده است. مؤلف *مجم‌التواریخ و القصص* و ثعالبی اردشیر را پسر ساسان از نسل دارای دارایان می‌داند (بی‌نام، ۱۳۱۸: ۳۲-۳۳؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۹۹). طبری به قولی اردشیر را پسر بابک و با چند واسطه به بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب می‌رساند و معتقد است اردشیر قصد داشت تا انتقام خون دارا پسر دارا پسر بهمن پسر اسفندیار را از رومیان بگیرد و پادشاهی را به اهلش بازگرداند و رسم نیاکان سلف خویش را که پیش از او ملوک الطوائف برده بودند، اعاده کند (طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۰/۲). این اندیشه در روایات ملی نیز انعکاس یافته است. نامه تنسر که اصل آن متعلق به زمان اردشیر بابکان است؛ اما در قرن ششم میلادی مطالب آن جرح و تعدیل شده است، اردشیر را مدافع وحدت ملی و احیاگر شکوه و افتخار گذشته ایران پیش از هجوم اسکندر معرفی می‌کند. در این نامه آمده است: «همه فکرش برپا کردن جنگ و دعوی نزاع علیه روم است. از پا نخواهد نشست تا انتقام خون دارا را از اسکندریان بگیرد.» (مینوی، ۱۳۵۴: ۹۱). در بندهشن و *کارنامه اردشیر* نیز نژاد وی به دارای دارایان [داریوش سوم] می‌رسد (بهار، ۱۳۸۵: ۱۵۱). در دینکرد سوم آمده است: «آن خداوندگار اردشیر شاهنشاهی پسر بابک برای دوباره برقرار ساختن پادشاهی ایران برآمد و این کتاب [اوستا] را که به صورت پراکنده بود در یک‌جا گرد آورد ...» (Shaki, 1981: 49/ 123). شهبازی با استناد به این بند دینکرد بر این باور است که در دوره هخامنشیان مردم ایران باور داشتند که تاریخ جهان مشتمل بر چهار امپراطوری: آشوریان، مادها، بابلی‌ها، پارسیان است که در میان آنان امپراطوری پارس تا ابد جاوید خواهد ماند؛ اما پس از اینکه با یورش اسکندر دولت پارسی نابود شد، این باور مجدداً خود را در شکل احیاء و اعاده

امپراطوری پارسی نشان داد. لذا در اوایل قرن سوم میلادی، اردشیر بابکان از این باور استفاده کرد و خودش را با عنوان «احیاءگر سلطنت پارسیان» معرفی کرد (Shahbazi, 2001: 67-69). علاوه بر این شواهد، شهبازی اشاره می‌کند که مانی، اردشیر بابکان را «دارا اردشیر» نام نهاد. از آنجا که همه شاهنشاهان هخامنشی بعد از خشایارشا، همگی یا نام اردشیر داشتند یا داریوش، بر این اساس کاربرد این نام می‌بایست تلاشی آگاهانه برای نشان دادن وابستگی دودمان ساسانی به خاندان سلطنتی هخامنشی بوده باشد (Ibid, 66).

### ۳-۱. منابع همزمان با حکومت ساسانیان در قرن سوم میلادی (سکه‌ها و کتیبه‌ها)

علاوه بر شواهد متنی در منابع مکتوب، شواهد بصری یا مادی دیگر مربوط به قرن اول حکومت ساسانی در دست است که بیانگر آگاهی و شناخت ساسانیان اولیه از هخامنشیان است و می‌تواند بر وجود اندیشه سیاسی شاهنشاهان ساسانی صحنه گذارد.

وجود کتیبه‌ها و نقش برجسته‌های ساسانی در پای مقابر شاهنشاهان هخامنشی در نقش رستم نشان می‌دهد ساسانیان اولیه با آگاهی‌ای که از هخامنشیان داشته‌اند برای اینکه خود را جانشینان شایسته حکومت مقتدر هخامنشی معرفی کنند، کعبه زردشت و نقش رستم را برای خلق آثار خود انتخاب کردند و نشان دادند جایی که هخامنشیان به نقطه پایان رسیدند، ساسانیان از آن نقطه آغاز کردند که می‌توان به چند نمونه از این شواهد اشاره کرد (Canepa, 2010: 590):

الف) تصویر حجاری شده اردشیر بابکان و برادرش، شاپور، و پدرش بابک به عنوان اولین نقش برجسته ساسانی بر دیواره حرم خشایارشا در پرسپولیس (Ibid, 571).

ب) ذکر عنوان پیشینیان توسط شاپور اول در سطر ۱۶ کتیبه کعبه زردشت:

«Ku ama ud pidar ud niyagan ud hasenagan dastgird bud

..... که ما و پدر و نیاکان و پیشینیان [ما را] دستگیر بود.» (عریان، ۱۳۸۲: ۶۷).

ج) نام بردن از سازندگان تخت جمشید توسط شاپور سکانشاه، برادر شاپور دوم ساسانی، در سطر ۶ و ۱۱ کتیبه پهلوی بر دیواره جنوبی ایوان صدستون داریوش در پرسپولیس:

«Us Nan andar im xanag xward.... afrin kard ke en man kard

شاپور سکانشاه به صدستون آمد و نان اندرین خانه خورد... [شاپور سکانشاه] او [شاهنشاه هخامنشی] را نیز آفرین کرد که این مان (خانه) را ساخت.» (Canepa, 2010: 589).

د) وجود نقش سریر یا تخت بر پشت سکه‌های اردشیر بابکان مشابه تخت یا سریر داریوش هخامنشی در حجاری‌های تخت جمشید (Ibid, 574).

و) در عبارت «خدایگان مزداپرست اردشیر شاهان شاه ایران که چهر از یزدان دارد» بر سکه‌ها و کتیبه‌های اردشیر اول، برخی از القاب و عناوین چون مزداپرست و شاهان شاه، ارتباطی آشکار با سنت‌های هخامنشیان دارد. آنجا که داریوش اول هخامنشی در کتیبه بیستون خود ادعا می‌کند که «به خواست اهورامزدا من شاه هستم.» ذکر نام مزدا و مزداپرستی اردشیر می‌تواند تداوم اندیشه مزداپرستی هخامنشیان شمرده شود. علاوه بر این وجود کلمه «شاهنشاه» در کتیبه‌ها، یادآور سنت‌های شاهی هخامنشی و به تقلید از آنان است که اردشیر اول برای نخستین بار از آن استفاده کرده است و می‌توان گفت که از طریق اشکانیان به ساسانیان انتقال یافته است (Daryaei, 2008: 3/62-64).

با شواهد موجود می‌توان شباهت‌های کتیبه سه‌زبانۀ کعبۀ زردشت شاپوریکم با کتیبه سه‌زبانۀ داریوش کبیر در بیستون را از نظر محتوایی (موضوعی) و قالب‌بندی عبارات، دلیل دیگری در اثبات این مدعا شمرد (Canepa, 2010: 581). علاوه بر این، شباهت‌های مفهومی میان کتیبه داریوش با روایت طبری درباره اردشیر ساسانی قابل توجه است. داریوش در این کتیبه می‌گوید: «شهریاری را که از خاندان ما گرفته شده بود مجدداً برپا کردم، در جای خود قرار دادم.» (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۲۳؛ ایمان‌پور، ۱۳۸۳: ۱-۱۴).

طبری درباره اردشیر بابکان در همین رابطه روایت می‌کند که: «اردشیر می‌خواهد سلطنت را در خاندان مشروع خویش اعاده کند، به همان گونه‌ای که در زمان اجدادش بوده است.» (۱۳۷۵: ۵۸/۲). یا گفته داریوش در کتیبه بیستون: «گوید داریوش شاه: به خواست اهورامزدا من شاه هستم اهورامزدا شاهی را به من داد... آنچه کرده شد همه را به خواست اهورامزدا کردم. اهورا مزدا مرا یاری نمود...» (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۱۷ و ۲۶۳) و روایت طبری درباره اردشیر بابکان: «تاجی را که من [اردشیر بابکان] بر سر نهاده‌ام خداوند به من اعطا کرده است. او مرا بر این سرزمین شاه نموده



است و مرا یاری نمود تا [حکومت] شاهان و حکمرانان را درهم شکنم و بر آنان پیروز شوم.» (طبری، ۱۳۷۵: ۷۸ / ۲). علاوه بر این، میان روایت مسعودی در *مروج الذهب* آنجا که خطبه سلطنت اردشیر بابکان را ذکر می‌کند درباره توزیع عدالت، ترویج کردار نیک، آبادانی کشور و مهربانی با مردم و غیره (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱ / ۲۳۸) و بیانات داریوش کبیر در کتیبه آرامگاهش در نقش رستم، شباهت‌های زیادی وجود دارد.

بر اساس این شباهت‌ها، می‌توان مفهوم الهی سلطنت و اعاده سلطنت بعد از یک دوره هرج و مرج سیاسی را از مؤلفه‌های مشترک ایدئولوژیک میان رهبران سیاسی هخامنشی و ساسانی دانست. بدین ترتیب باید به نوعی آگاهی و دانش ساسانیان از شاهنشاهان هخامنشی و اندیشه‌های سیاسی و اهداف عملی آنان از حکومت قائل شویم. شاهپور شهبازی معتقد است که دیرانی در دربار شاهان اشکانی و ساسانی در قرن دوم و سوم میلادی وجود داشتند که به خط میخی و زبان آرامی تسلط داشتند، بنابراین این احتمال وجود دارد این دیران با استفاده از ترجمه‌های آرامی کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی، عاملی مهم در انتقال این دانش و آگاهی بوده‌اند (2001: 68).

با استناد به تمامی شواهد متنی و مادی موجود درباره آگاهی و شناخت ساسانیان اولیه از هخامنشیان، عدم حضور هخامنشیان در ادبیات فارسی میانه زرتشتی و سنت حماسی ایران را - که به نوعی در تواریخ اسلامی و شاهنامه فردوسی منعکس شده‌اند - می‌توان معلول تحولات عهد شاپور دوم در سده چهارم میلادی دانست. حافظه تاریخی ساسانیان با به رسمیت شناختن مذهب زرتشت در اواسط قرن چهارم میلادی و در زمان حکومت شاپور دوم، آگاهانه و عمدانه به کنار نهاده شد. در واقع رسمیت یافتن مذهب زرتشت، واکنشی بود در برابر رسمی شدن آیین مسیحیت در دنیای روم و پیامدهای همه‌جانبه آن، باعث شد تا پای روحانیون و موبدان زرتشتی به حیطه سیاسی سلطنت باز شود. برداشت روحانیون زرتشتی از تاریخ گذشته ایران و به نوعی تاریخ مطلوب موبدان، همه آن مطالب و رویدادهایی بود که در یشت‌های اوستا ثبت شده بود همچون افسانه‌های شاهان کیانی و پیشدادی. کی‌ویشتاسپ حامی و یاور زرتشت پیامبر شمرده شد. بدین ترتیب روحانیون که در فضای سیاسی - مذهبی جدید حکومت، مسئول مشروعیت بخشی به دودمان ساسانی - به خصوص مؤسس این سلسله - بودند مصمم شدند تا پیوندی میان اردشیر بابکان و

کی ویشتاسپ برقرار کنند. لذا تاریخ را به گونه‌ای ویرایش کردند تا کی ویشتاسپ نیای اردشیر (بهمن)، پدر دارای بزرگ (داریوش کبیر)، هم پدر دارای دارایان (داریوش سوم) هم پدر ساسان، جد اردشیر اول ساسانی، شود و قیام اردشیر در پارس را انتقام خون برادر نیای خود (دارای دارایان برادر ساسان پسر دارای بزرگ) قلمداد کردند. در ادامه این روند در قرون بعدی، هنگام تألیف خداینامه‌های ساسانی، کاملاً سلسله پادشاهی کیانی جایگزین هخامنشیان شد و در واقع در تاریخ ملی ایرانیان، کیانیان اوستایی جایگزین سلسله تاریخی هخامنشی شدند. بر این اساس ذکر نشدن هخامنشیان در خداینامه‌ها و در منابع اسلامی و حماسی نمی‌تواند دلیلی بر به یاد نداشتن یا ناآگاهی ساسانیان اولیه از هخامنشیان بوده باشد.

بدین ترتیب، می‌توان مشاهده کرد که منابع غربی و شرقی علاوه بر شواهد و نشانه‌های بومی همچون سکه‌ها و کتیبه‌ها، به اتفاق از ادعاهایی سخن می‌گویند که بر اساس آن، شاهنشاهان قرن نخست حکومت ساسانی قصد بازپس‌گیری و یا اعاده حاکمیت بر ایالاتی را داشتند که در گذشته متعلق به نیاکان و پیشینیان پارسی آنان بوده است.

## ۲. اندیشه احیای امپراطوری هخامنشیان نزد اشکانیان

مؤسسان سلسله اشکانی کمتر از یک قرن بعد از فروپاشی امپراطوری هخامنشی، همزمان با حکومت سلوکیان در ایران، موفق شدند با تصرف بر دو ایالت پارت و هیرکانیا در حدود ۲۴۷ ق.م حکومت اشکانی را بنیان گذارند. شواهد و مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد اشکانیان متمایل بودند تا با روش‌های مختلف خود را جانشین و وارثان هخامنشیان بنامند و این امر حاکی از آن است که اشکانیان قبل از ساسانیان چنین اندیشه‌ای در سر داشتند.

### ۲-۱. شواهد بر اساس منابع غربی

آریان، مورخ رومی قرن دوم میلادی - که در زمان حکومت امپراطور هاردین حاکم ایالت کاپادوکیه بود - ارشک و تیرداد را دو برادر از نوادگان ارشک پسر فری پاپت از نوادگان اردشیر دوم هخامنشی می‌داند که با کمک و یاری پنج تن دیگر فرکلس، حاکم یونانی پارت، را به انتقام اهانتی که به آنان کرده بود به قتل رساندند و اهالی پارت را علیه سلطه بیگانگان به شورش واداشتند

(Arian, 1954: 2). به دیگر سخن، وی مؤسسان حکومت جدید را از نوادگان اردشیر دوم هخامنشی می‌داند. گزارش این مورخ رومی از خاستگاه دودمان اشکانی، نشان می‌دهد برای اینکه اوضاع و شرایط قدرت‌یابی ارشک و تیرداد را در پارت با چگونگی به قدرت رسیدن هخامنشیان در ایران همانند سازند در تبارشناسی اشکانیان دست برده‌اند؛ اما اسناد نساء در سده اول قبل از میلاد نشان می‌دهند که پادشاهان اشکانی، تبار خود را به فری یاپت می‌رساندند (لوکونین، ۱۳۸۹: ۸۱-۸۰). فارغ از صحت و سقم این روایت، آنچه اهمیت دارد وجود این چنین تفکر و اندیشه‌ای نزد پادشاهان اشکانی است تا مطابق آن خود را جانشینان و وارثان هخامنشیان قرار دهند. اندیشه این ادعا که اشکانیان جانشینان قانونی شاهنشاهان هخامنشی هستند احتمالا پیش از سده اول میلادی مطرح شد. در واقع اسناد به دست آمده از نساء از تاکستانی به نام «ارته شهرکان»<sup>۱</sup> یاد می‌کند که به عقیده ناشران اسناد، احتمالا آن را به نام نیای افسانه‌ای خود، اردشیر دوم هخامنشی، نامگذاری کرده‌اند.

بنابر گفته تاسیتوس، مورخ رومی قرن اول و دوم میلادی، در آغاز قرن اول میلادی اردوان سوم (۳۷-۱۱ م) هیئتی از نمایندگان خود را نزد امپراتور روم تیریبوس فرستادند و به او یادآوری کردند که وی به شکل قانونی پادشاه تمام ممالکی است که در ایام قدیم متعلق به امپراطوری پارس (قبل از اسکندر) یا امپراطوری مقدونیه بوده است؛ زیرا او حق دارد خود را جانشین کوروش و اسکندر بداند (Tacitus, 1956: 6/ 31). ولسکی از جمله محققانی است که با در نظر گرفتن پیوندهای اشکانیان با ایدئولوژی هخامنشی، این عبارت را نمایانگر برنامه خالص اشکانیان در احیاء شاهنشاهی هخامنشی با مرزهای پیشین آن در این برهه می‌داند (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۳۴-۱۳۵).

## ۲-۲. شواهد بر اساس سکه‌ها

سکه‌های شاهان اشکانی در شناسایی اندیشه احیای امپراطوری هخامنشیان در حکومت اشکانی بسیار اهمیت دارد. نقوش سکه‌ها تا حد زیادی حکایت از سنت‌های شاهنشاهی پیشین دارد، برای مثال کمان در دست ارشک، مؤسس سلسله، می‌تواند اقتباسی از نقش کمانداران پارسی (سکه‌های

رایج عهد هخامنشی) باشد یا کلاه ارشک، باشلق شهربانان و ساتراپی‌های دوره هخامنشی را به یاد می‌آورد که از این نوع کلاه پنج شاه نخست اشکانی در نقش سکه‌هایشان استفاده کرده‌اند. همچنین نوشته تک‌کلمه‌ای «کرونی» به زبان آرامی حاکی از رواج زبان آرامی (زبان اداری عصر هخامنشی) در بین اشکانیان است (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۲۹؛ دیاکونف، ۱۳۸۳: ۲۰-۲۷). غیر از نقوش، القاب و عناوین موجود بر سکه‌های شاهان اشکانی تا قبل از مهرداد دوم (۸۷-۱۲۳ ق.م) هیچ اشاره‌ای به وجود ارتباط میان اشکانیان و هخامنشیان نمی‌کند، به گونه‌ای که شاهان اشکانی، مطابق این عناوین و القاب، قدرت و مشروعیت خویش را تنها در فتح ایالات توسط نیروی نظامی خود می‌دیدند؛ اما از اواخر دوران مهرداد دوم وی برای اولین بار از عنوان «بازیلئوس بازیلئون» (شاهان شاه) بر سکه‌های خویش استفاده کرد. از این عنوان قبلاً هیچ‌یک از شاهان بین‌النهرین و ماد و سلوکی استفاده نکرده بودند و از عناوین و القاب خاص امپراطوران هخامنشی بوده است که در زمان مهرداد دوم و از اواخر قرن اول قبل از میلاد آغاز شد و جانشینان مهرداد دوم در قرن اول میلادی طی روندی صعودی به استعمال آن ادامه دادند (Dabrowa, 2007: 11/131). علاوه بر این استفاده از زبان آرامی در مکاتبات سلطنتی به شهادت خرده سفال‌های نساء، حذف لقب «فیل‌ه‌لن» از روی سکه‌های اردوان سوم، تجدید عنوان شاهنشاه، ظهور مجدد الفبای آرامی بر سکه‌های بلاش اول و کوشش در گردآوری و تدوین اوستا مطابق روایتی از دینکرد چهارم، می‌تواند دلایل موثقی در گرایش سریع شاهنشاهان اشکانی به سنت‌های هخامنشی باشد.

نئوسنر اعتقاد دارد در روند ایدئولوژی سیاسی اشکانیان تغییر مهمی رخ داده است. مطابق سکه‌های شاهان اشکانی تا اواخر قرن اول قبل از میلاد، مشروعیت حکومت اشکانی با فتح ایالات از سوی نیروی نظامی به دست آمده بود و تا زمان اخراج کامل بیگانگان مقدونی-یونانی از ایران و تثبیت حکومت اشکانی این اندیشه به عنوان ایدئولوژی سیاسی اشکانیان مطرح و مؤثر بود؛ اما به محض اخراج بیگانگان از ایران و آغاز رویارویی اشکانیان با فشارهای دولت متجاوز روم، این اندیشه سیاسی دیگر جوابگوی نیازهای ایدئولوژیک حکومت اشکانی نبود. لذا اشکانیان در برابر فشارهای خارجی در جستجوی تفکر سیاسی جدیدی برآمدند تا بتوانند قدرت خود را در مواجهه

با دولت متجاوز روم سازماندهی کنند. بدین ترتیب آنان ایران‌گرایی هخامنشی را تفکر سیاسی متناسب با شرایط سیاسی حاکم بر قرن اول پیش از میلاد یافتند (Neusner, 1963: 58).

بر این اساس توجه به ارمنستان، آسیای صغیر، سوریه و بین‌النهرین به‌عنوان میراث امپراتوری هخامنشی در سرلوحه برنامه سیاسی خارجی اشکانیان قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که اشکانیان برای احیاء امپراتوری هخامنشی، به‌شکل جدی در برابر فشارهای سلطه‌جویانه روم با وجود برتری‌های نظامی‌اش، مقاومت نشان دادند و حتی پیروزی‌های نظامی شگرفی را در برابر رومیان کسب کردند.

### ۲-۳. شواهد بر اساس منابع اسلامی

ابوریحان بیرونی، طبری و مسعودی نژاد، اشکانیان را از نژاد کیکاوس می‌دانند (بیرونی، ۱۳۷۷: ۱۵۴؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/۲۲۸-۲۲۹). ثعالبی و طبری در روایتی دیگر، نسب و نژاد شاهان اشکانی را به دارای بزرگ می‌رسانند و معتقدند شکی نیست که آنان از تبار شاهی گرانمایه بودند (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۸۴؛ طبری، ۱۳۷۵: ۲/۴۹۶). ابوحمزه اصفهانی اشکانیان را از نژاد دارای دارایان می‌داند که یکی از شاهان آن برای گرفتن انتقام خون جد خویش، دارابن‌دارا، عازم جنگ با رومیان می‌شود و بسیاری از آنان را می‌کشد و بسیاری از اموالی را که اسکندر از ایران برده بود باز می‌گرداند (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۷/۴۱-۴۲).

### ۳. نقش حکومت‌های ایرانی‌نژاد شرق آسیای صغیر در انتقال اندیشهٔ احیاء امپراتوری هخامنشی به پادشاهان اشکانیان

منطقه شرقی آسیای صغیر شامل: ایالت‌های کیلیکیه، کاپادوکیه، کوماگنه و پونت از جمله ایالاتی بودند که تحت تابعیت هخامنشیان قرار داشتند. در همان ادوار، بسیاری از ایرانیان به این ایالات مهاجرت کردند به‌گونه‌ای که اعقاب این مهاجران طی نسل‌های متمادی با سکنه محلی در آمیختند و با آنان یگانه شدند. بعد از هجوم اسکندر به آسیا و پس از فروپاشی امپراتوری هخامنشی، نجبای پارسی‌نژاد حکومت‌هایی را در این مناطق بنیان نهادند. آنان در پناه سلطنت موروثی زندگی می‌کردند. در زمان حکومت سلوکیان این حکومت‌ها با یک فرهنگ التقاطی یونانی-پارسی به

حیات خویش ادامه دادند (رادیتسا، ۱۳۸۹: ۲/۲۰۷). یکی از این ایالات پونت بود. مهرداد اول در قرن سوم ق.م حکومتی پارسی نژاد را در این ایالت تأسیس کرد. وی مدعی بود از اخلاف «ارنت بات»<sup>۱</sup>، یکی از رؤسای شش خاندان پارسیس است. به گفته مری بویس شاهان این خاندان به نژاد ایرانی خود مباحثات می کردند و از آنکه خون هخامنشی در رگهایشان جریان داشت بر خود می بالیدند. آنان تنها برای پسران خویش نام ایرانی انتخاب می کردند تا اسم خاندانشان حفظ شود (بویس، ۱۳۷۵: ۳/۳۶۶). بیشتر نام‌های آنان آریوبرزن و مهرداد بود. مهرداد ششم (۶۳-۱۲۰ ق.م) یکی از مهم‌ترین شاهان این دودمان بود. وی پسران خویش را کیروس<sup>۲</sup>، داریوش<sup>۳</sup> و زرگس<sup>۴</sup> نام نهاد (همان‌جا). آریان، مورخ رومی، در تاریخ روم نقل می کند که مهرداد ششم مطابق رسوم نیاکان پارسی‌اش زندگی می کرد (به نقل از: همان، ۳/۳۶۷). وی به مدت چهار سال در مقابل تجاوزات روم ایستادگی کرد. تبعه پونت او را دوست داشتند؛ زیرا وی را غرب‌ستیزی از اعقاب داریوش بزرگ می دانستند. زمانی که وی در دربار پونت سرگرم مبارزه با توسعه‌طلبی‌های روم در آسیای صغیر بود، با نمایندگان و سفرای سیاسی مهرداد دوم اشکانی کاملاً در ارتباط بود. به نظر می‌رسد مهرداد دوم درصدد تقویت مهرداد پونتی در مقابل تجاوزات رومیان بوده است (Albrecht, 2009:168). بدون تردید ارتباط دولت اشکانی با دولت پونت در تبادل سفرا و مذاکرات سیاسی- نظامی، در انتقال آگاهی از گذشته نیاکان پارسی و القاء اندیشه ارتباط نژادی اشکانیان با هخامنشیان بدون تأثیر نبوده است.

علاوه بر آن خاندانی ایرانی نژاد در ایالت کاپادوکیه واقع در مشرق آسیای صغیر وجود داشت که تابع هخامنشیان بودند. دیویدور سیسیلی نقل می کند که پادشاهان کاپادوکیه نسب‌شان را به کورش کبیر می‌رسانند و نیز ادعا می‌کنند نسب‌شان به آنافاس یکی از هفت نفر پارسی می‌رسد که سمردیس (گنوماته مغ) را به قتل رسانده است (Diodorus, 1953: 1/393-395). آنافاس در عوض این خدمت به حکومت کاپادوکیه گماشته شد و تا زمان هجوم اسکندر به آسیا

- 
1. Oronto Bates
  2. Kyros
  3. Dareios
  4. Xerxes

فرزندانش به شکل موروثی بر این ایالت حکومت کردند. تا ده سال بعد از هجوم اسکندر به ایران، آریاراتس ایرانی از همان خاندان بر این ایالت حکومت کرد. همزمان با حکومت سلوکیان یکی از اخلاف وی با نام آریارامس و سپس پسرش، آریاراتس، به حکومت این ایالت رسید. به گفته بویس، مورخان هم‌زمان آریاراتس‌ها کوشیدند تا نسب‌نامه‌ای برای این خاندان تهیه کنند تا نسب آن‌ها را به شاهنشاهان هخامنشی برسانند (بویس، ۱۳۷۵: ۳/۳۵۲). شاید بتوان بین فضای سیاسی- فرهنگی ایالت کاپادوکیه و شکل‌گیری روایت آریان درباره کودتای هفت‌خاندان پرنی به ریاست دو برادر از نوادگان اردشیر دوم هخامنشی برای کسب قدرت و تشکیل حکومت اشکانی، ارتباطی صحیح و منطقی قائل شد؛ زیرا آریان، مورخ رومی قرن دوم میلادی، به‌عنوان حاکم این ایالت کاملاً با فضای سیاسی- فرهنگی کاپادوکیه آشنا بود.

وجود نمادهای ایرانی بر سکه‌ها و حجاری‌ها، انبوه اسامی ایرانی و معابد ایرانی و رواج زبان آرامی به‌عنوان زبان محاوره‌ای ناشی از سرسختی دیران ایرانی‌نژاد بود که همچنان پایبند به سنت‌ها و آداب و رسوم آبا و اجدادی خویش در این ایالت بودند. استرابو کاپادوکیه را بخش فعال و زنده ایرانی در قرن اول ق.م می‌داند. وی از صلاحیت و مرجعیت اخلاقی هخامنشیان و ایزدان منتسب به آنها در پونت و کاپادوکیه حکایت می‌کند (Strabo, 1961:2-3).

ایالت دیگر کوماگنه بود؛ منطقه‌ای بین کیلیکیه و کاپادوکیه که در گذشته تحت تابعیت هخامنشیان بود و از قرن دوم ق.م با حکومتی ایرانی‌نژاد با عنوان «خاندان اورنت‌ها» در صحنه تاریخ پدیدار شد. نخستین فرد این دودمان اورنتسی بود که مطابق با گفته استرابو نژاد خویش را به هیدرانس (ویدرنه) یکی از شش نجبای همدست داریوش کبیر می‌رساند (Ibid, 14-15). وی داماد اردشیر دوم هخامنشی بود و پدرش، آرتاسوراس، اشراف‌زاده‌ای بود که در نبرد کوناکسا به مقام «چشم شاهی» شاهنشاه رسید (بویس، ۱۳۷۵: ۳/۴۰۳). اسامی پادشاهان این خاندان یک‌درمیان ایرانی بود (رادیتسا، ۱۳۸۹: ۲۱۵-۲۱۶). حضور نمادهای ایرانی به شکل نقوش بر سکه‌ها و نقش برجسته‌های این خاندان نشانگر علاقه و تعهد خاندان اورنتسی‌ها به حفظ کیش و سنت‌های اجدادی پارسیان است. یکی از مهم‌ترین شاهان این خاندان آنتیوکوس اول (کبیر) (۳۴-۶۹ ق.م) بود. وی مزدپرست و درصدد بود تا پرستشگاهی خاص ایزدان ایرانی به شیوه هخامنشیان بنا کند

(همان، ۲۱۳). وی در آرامگاه خود واقع در «نمرودداغ»، اجداد پدری ایرانی خود از نسل هخامنشیان و نیاکان مادری خود از نسل و ذریه اسکندر را فرامی‌خواند. بدین شکل که در صحنه شمالی ایوان شرقی آرامگاهش، تصویر نیاکان ایرانی خود را به ترتیب از داریوش کبیر و دیگر شاهان هخامنشی تا آروندس، مؤسس خاندان اورنسی، به تصویر کشید و نام تمامی آن‌ها را در کتیبه نمرودداغ آورد (بویس، ۱۳۷۵: ۴۲۲/۳-۴۲۳).

منابع از وصلت سیاسی ارد دوم، شاهنشاه اشکانی، با دختر آنتیوکوس کبیر، لائودیس، خبر می‌دهند. این وصلت می‌بایست در ضمن داشتن روابط سیاسی و فرهنگی دو دولت اتفاق افتاده باشد. فرگوسن اشاره می‌کند که آنتیوکوس در راستای حفظ روابط حسنه با اشکانیان به این وصلت راضی شد (Ferguson, 2005: 69). در اوایل قرن اول میلادی به دلیل روابط سیاسی پادشاه کاپادوکیه با اردوان سوم اشکانی در ۱۴م امپراتور تیریوس، کاپادوکیه را به شدت زیر نظر گرفت. با اتحاد سیاسی بین آنتیوخوس و پسرش، ایفانوس با بلاش، پادشاه اشکانی در ۷۲م، دولت روم به وحشت افتاد؛ زیرا ساموسات، پایتخت کماگنه، بر ساحل فرات در شاهراه مهمی قرار داشت و اگر این شهر در اختیار دولت اشکانی قرار می‌گرفت می‌توانست از آن به عنوان پایگاهی برای حمله به مرزهای شرقی روم استفاده کند. بنابراین دولت روم با حمله به این شهر از پیامدهای احتمالی اتحاد کماگنه و دولت پارت جلوگیری کرد (دوبواز، ۱۳۴۲: ۱۷۸). در همان سال امپراتور و سپاسیانوس، کوماگنه را ضمیمه روم کرد و تا پایان قرن اول میلادی کلیه ایالت‌های مستقل آسیای صغیر در امپراطوری روم مستحیل شدند.

علاوه بر سرزمین‌های شرقی آسیای صغیر، ارمنستان نیز یکی از ایالات تابعه هخامنشیان بود. اولین کسی که بعد از سقوط هخامنشیان فرصت اعلام استقلال پیدا کرد اورنتس، از اخلاف هیدرانس یکی از هفت خاندان پارسی، بود (صنعتی‌زاده، ۱۳۸۲: ۶۰). دیودور سیسیلی نقل می‌کند که مهرداد فیلوپاتر، پادشاه کاپادوکیه، به میتروبازن از خاندان ایرانی کمک کرد تا به تخت اجداد پارسی‌اش در سوفن (ارمنستان کوچک) باز گردد. این امر برای هر دو حکومت که سلسله ایرانی‌نسب داشتند، اهمیت فراوانی به همراه داشت (Diodorus, 1953: 393-395).



در نهایت این جوامع ایرانی نژاد ضمن داشتن اشتراکات تاریخی و فرهنگی، با هم در ارتباط نزدیک بودند. داشتن اشتراکات تاریخی و فرهنگی زمینه مناسبی را برای ارتباطات و تعاملات درون منطقه‌ای (بین جوامع ایرانی نژاد شرق آسیای صغیر) از یک سو و ارتباطات فرامنطقه‌ای با دولت اشکانی از سوی دیگر فراهم می‌کرد. بی‌تردید ایدئولوژی و اندیشه سیاسی رهبران این جوامع، در روند اندیشه سیاسی اشکانیان مؤثر بوده است. زبان یونانی، زبان جهانی رایجی بود که وجود ارتباطات را تسهیل می‌بخشید. به گفته رادیتسا علاوه بر دولت پارت، فرمانروایان این جوامع برای ارتباط با سیاست‌های بین‌المللی به زبان یونانی نیاز داشتند (رادیتسا، ۱۳۸۹: ۲۱۲).

#### ۴. عوامل انتقال اندیشه سیاسی اشکانیان به ساسانیان

اندیشه سیاسی در قرن اول ق.م و قرن اول میلادی در امپراطوری پارت تکوین یافت؛ امادر قرن دوم میلادی به دلیل شکست‌های نظامی اشکانیان از رومیان و تصرف سه‌گانه تختگاه غربی اشکانیان، تیسفون، این روند با یک دوره فترت همراه شد. در اوایل قرن سوم میلادی با پیروزی‌های نظامی اردوان پنجم بر امپراطوران رومی، زمینه برای تهاجمات مؤسسان سلسله ساسانی فراهم شد و اندیشه احیاء امپراطوری هخامنشی نزد مؤسسان سلسله جدید قوت گرفت. به هر ترتیب توالی دو سلسله شاهنشاهی اشکانی و ساسانی در روند این تفکر و انتقال آن به دوره ساسانی مؤثر بوده است. یکی از عوامل مؤثر بر انتقال این تفکر، سنت شفاهی یا خنیاگری بوده است. اشکانیان که در فاصله زمانی بین دو امپراطوری هخامنشی و ساسانیان حکومت می‌کردند دارای سنت خنیاگری قوی بودند که وقایع مربوط به هخامنشیان را به شکل آمیخته با افسانه‌های کیانیان به دوره ساسانی انتقال می‌دادند (Daryaei, 2006: 55/497).

عامل دیگر در انتقال این تفکر، خاندان‌های بزرگ اشکانی بودند. از این هفت دودمان، سه خانواده کارن، سورن و اسپاهبذ - که همه از نژاد اشکانی بودند و لقب پهلوی؛ یعنی پارت داشتند - انتساب به سلسله اشکانی را امتیاز می‌دانستند (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۳۲ و ۱۲۳). آنان با قدرتی نه‌چندان برابر با زمان اشکانیان، در سراسر عمر امپراطوری ساسانی در شمار طبقات بالای اجتماعی بودند و نقش مهمی در انتقال اندیشه سیاسی دولت اشکانی به شاهان ساسانی داشتند.

### نتیجه‌گیری

تلاش برای پیوند و وابستگی نژادی به خاندان هخامنشی و احیاء امپراطوری هخامنشی به شکل یک اندیشه سیاسی، روندی بود که از زمان اشکانیان آغاز شد. این اندیشه پاسخی بود به چالش‌های داخلی و خارجی دولت اشکانی و بحران‌های داخلی که ناشی از ضعف ساختاری دولت اشکانی (ملوک الطوائفی) و بحران‌های خارجی ناشی از حضور فزاینده امپریالیسم روم در نزدیکی مرزهای غربی ایران بود؛ اما عاملی که در انتقال آگاهی از گذشته تاریخی ایران و تکوین این اندیشه سیاسی نزد اشکانیان مدخل و مؤثر بود، حضور سلطان‌نشین‌های ایرانی‌نژاد واقع در شرق آسیای صغیر بود که تبار خویش را به هخامنشیان می‌رساندند و آنان را اجداد و نیاکان پارسی خویش قلمداد می‌کردند. تعامل و ارتباطات سیاسی- فرهنگی این حکومت‌ها با دولت پارت به شکل تبادل سفیران، مذاکره و ازدواج‌های سیاسی عامل مهم و مؤثری در تکوین اندیشه سیاسی اشکانیان بود. از سویی دیگر توالی دو سلسله شاهنشاهی اشکانی و ساسانی و میانجی‌گری اشکانیان بین دو امپراطوری هخامنشی و ساسانی، عامل مهمی در انتقال این اندیشه بود؛ زیرا پس از گذشت قرن‌ها بعید به نظر می‌رسد که ساسانیان به طور مستقیم و بدون تأثیرپذیری از اشکانیان به این اندیشه سیاسی دست یافته باشند. به نظر می‌رسد علاوه بر نقش خاندان محلی پارس اندیشه سیاسی مذکور، یعنی بازیابی امپراطوری هخامنشیان و تلاش ساسانیان در پیوند خود به این خاندان روندی بود که از زمان اشکانیان در اثر تعاملات و ارتباطات همه‌جانبه شروع شد و از طریق آنان به سلسله شاهنشاهی ساسانی منتقل شد؛ اما با توجه به تفاوت خاستگاه قومی اشکانیان و ساسانیان و تشابه خاستگاه قومی ساسانیان و هخامنشیان، این اندیشه نزد ساسانیان تکامل بهتری یافت.

### منابع

- اصفهانی، ابوحمزه (۱۳۶۷). *سنی ملوک الارض والانبیاء (تاریخ شاهان و پیامبران)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر.
- ایمان‌پور، محمدتقی (۱۳۸۳). «مکان جغرافیایی پارسه داریوش». *فصلنامه مطالعات تاریخی* (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی). ش ۵ و ۶. پاییز و زمستان. صص ۱-۱۴.

- بویس، مری و گرتر فرانتز (۱۳۷۵). *تاریخ کیش زردشت*. ج ۳. ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: توس.
- بهار، محمد تقی (۱۳۱۸). *مجمعل التواریخ و القصص*. تهران: چاپخانه خاور.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۷). *آثار الباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. ج ۴. تهران: امیر کبیر.
- ثعالبی (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی (غمر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- دیوواز، نیلسون (۱۳۴۲). *تاریخ سیاسی پارت*. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- دیاکونف، آ. ام. و آ. لیوشیتس (۱۳۸۳). *کتیبه های اشکانی نساء (اسناد اقتصادی)*. ترجمه شهرام حیدرآبادیان. تهران: کلام شیدا.
- رادیستا، لئو (۱۳۸۹). «ایرانیان در آسیای صغیر». *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*. ج ۳. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ الرسل و الملوک*. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- فرای، ریچارد. دن (۱۳۸۰). *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۸۵). *بندهشن*. گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس.
- فره وشی، بهرام (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: دانشگاه تهران.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲). *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*. تهران: قومس.
- عریان، سعید (۱۳۸۲). *راهنمای کتیبه های ایرانی میانه*. تهران: نشر معاونت پژوهشکده زبان و گویش.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۶۷). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: امیر کبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۴). *وضع دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: کمیسیون معارف.

- لوکوک، پیر (۱۳۸۲). *کتیبه‌های هخامنشی*. ترجمه نازیلا خلخالی. زیر نظر زاله آموزگار. تهران: فرزانه روز.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریوچ (۱۳۸۹). «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و دادوستد». *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کیمبریج*. ج ۳. قسمت دوم. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴). *مروج الذهب والمعادن الجواهر*. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴). *نامه تنسر به گشنسب*. تهران: خوارزمی.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۹). «پیشگفتار». *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کیمبریج*. ج ۳. قسمت اول. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

- Canepa, Matthew P (2010). "Technologies of memory in early Sasanian Iran: Achaemenid Sites and Sasanian identity". *American Journal of Archaeology*. Vol. 114. No.4.
- Dabrowa, Edward (2007). "The Parthian kingship". *Journal History of the Ancient near East*. Held in Padoua. vol.11.
- Daryaei, Touraj (2008). "Kingship in Early sasanian Iran". in *The Sasanian Era. The Idea of Iran Series*. Vol. III. Eds V. Sarkhosh Curtis. London.
- Daryaei, Touraj (2006). "The Construction of the past in late Antique Persia". *Historia*. Vol. 55. No. 4. Germany.
- Daryaei, Touraj (2005). "Sasanian and their Ancestors". *Proceedings of Societas Iranologica Europaea*. Vol 1. Milano .
- Dio, Cassius (1927). *Roman History*. Books LXXX 1-4. London and New York: Loeb classical library.

- Diodorus of Sicily (1953). *Histories*. Trans from the English. The Loeb Classical library. Harvard University: Press and William Heinemann LTD. London.
- Ferguson, R, J (2005). *Rome and Parthian: Power, Politics and diplomacy across cultural frontiers*. Bond University.
- Herodian (1970). *History of the Empire*. , Book 1, 2, 6. London and New York: Loeb Classical Library.
- Marcellinus ,Ammianus (1937). *The later Roman Empire*. Vol. 1-3. Trans by John C, Rolfe. London.
- Neusner, J (1963). "Parthian Political Ideology". *Iranica Antiqua*. Vol. 3.
- Olbrycht ,Marek Jan (2009). *Milthridates VI Evpator and Iran*. Band University.
- Shahbazi, A. Sh (2001). "Early Sasanian Claim to Acheamenid Heritage". *The International Journal of Ancient Iranian studies*. Vol .1. No .1. pp 61-72
- Shaki, Mansoru (1981). "Denkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures". *Archiv Orienta* 149. Pp.114-125.
- Shayegan, M.R (2011). *Arsacids and Sasanians: Political Ideology in Post-Hellenistic and later Antique Persia*. New York: Cambridge University press.
- Strabo (1961). *The Geography of Strabo*. Books 8, 11,12. Trans by Horaco Leonard Jones. London: The Loeb Classical Library.William Heinemann.
- Tacitus, Cornelus (1956). *Annals*. Trans by John Jackson. Books 16. Vol.2. The Loeb Classical Library. London: Harvard University Press and William Heinemann LTD.